



نویسنده: مهدی رهبری

«توسعه اقتصادی و دموکراسی»

اقتصادی و یا کلاً توسعه دست یابد مگر اینکه نهادهای دموکراتیک را ایجاد نماید. دسته سوم شامل آن گروه از نویسندگانی است که معتقد به عدم رابطه بین دموکراسی و توسعه اقتصادی هستند. آنها تحقق هر یک از این دو عامل را منوط به یکدیگر ندانسته و نوعی استقلال برای آنها قائلند که هر یک جدای از دیگری می‌تواند تحقق یافته، بدون آنکه رابطه‌ای بین آنها برقرار باشد. به‌منظور بسط هر یک از این نظریه‌ها، لازم است که ابتدا به بررسی مفهوم توسعه اقتصادی و دموکراسی پرداخته و سپس به بحث درباره‌ی رابطه این دو پردازیم.

به‌عبارت دیگر این گروه توسعه اقتصادی را لازمه‌ی دموکراسی دانسته و معتقدند که کشورهای توسعه‌یافته از نظر اقتصادی، کشورهای آزادی نیز هستند که نهادهای دموکراتیک در آنها قوام یافته‌اند و اگر کشوری بخواهد به دموکراسی دست یابد، باید از نظر اقتصادی نیز توسعه‌یافته باشد. دسته دوم کسانی هستند که با تأکید بر رابطه بین دموکراسی و توسعه اقتصادی، دموکراسی را لازمه‌ی توسعه اقتصادی می‌دانند. آنها معتقدند برای دست یافتن به توسعه اقتصادی، وجود دموکراسی ضروری است. هیچ کشوری نمی‌تواند به توسعه

درآمد:

بحث درباره‌ی رابطه بین توسعه اقتصادی و دموکراسی سالهاست که مورد بررسی و نقد اندیشمندان اقتصادی و سیاسی قرار گرفته است و این امر نشان‌دهنده اهمیت موضوع است. می‌توان نقطه عطف این بحثها را نیمه دوم قرن ۱۹ و به‌خصوص ظهور مارکسیسم و از سوی مارکسیستها دانست. نوشته‌هایی که در این باره وجود دارد را می‌توان به سه دسته تقسیم نمود: دسته نخست کسانی هستند که تأکید بر رابطه بین توسعه اقتصادی و دموکراسی دارند.

توسعه اقتصادی:

اقتصاددانان توسعه را روند همیسته اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی می‌دانند که منجر به بهبود کیفی زندگی کلیه شهروندان یک کشور می‌شود. «درباره توسعه اقتصادی، می‌توان سه دیدگاه قائل شد: دیدگاه انسان‌گراها، دیدگاه نهاد‌باور و نظریه وابستگی».^۱ هر یک از این گروه‌ها، تعریف خاصی از توسعه اقتصادی ارائه می‌دهند.

«گاندی یک انسان‌گرای برجسته است که معتقد است باید هدف توسعه کاهش مطلق فقر و نابرابری و تحقق کامل استعدادهای واقعی بشر باشد».^۲ «آدلمن می‌گوید که اهداف توسعه اقتصادی دارای دو جنبه می‌باشد: رفاه حال فقیرترین بخش جامعه و ایجاد شرایطی جهت حذف کامل موانع تکامل انسان».^۳ «گولت معتقد است که توسعه اقتصادی باید سه کار انجام دهد: فراهم نمودن کالاهای اساسی زندگی، بهبود خوداعتمادی فردی و ملی و توسعه آزادی و رهایی او از بند بدبختی و درماندگی».^۴ بنابراین از دیدگاه این گروه، هدف توسعه اقتصادی، فراهم نمودن نیازمندیهای اساسی انسان است که باید در همه حال انجام گیرد.

در میان دیدگاه نهاد‌باور، «میردال توسعه را به‌عنوان روند رشد درازمدت سرانه واقعی درآمد که سبب بهبود سیستم اجتماعی می‌گردد، در نظر می‌گیرد. او معتقد است که توسعه اقتصادی، احتیاج به اصلاحات

نهادی جهت بهبود نظم اجتماعی و مشارکت گسترده مردمی در تصمیم‌گیریهای سیاسی که سبب حذف فقر مطلق و نابرابری می‌گردد، دارد».^۵ «لویس توسعه را به‌عنوان روند ایجاد کنترل وسیعتر بر محیط انسانی در نظر می‌گیرد که بهبود علم، برابری

● اکثر صاحب‌نظران سیاسی و اقتصادی، یک رابطه مثبت بین توسعه اقتصادی و دموکراسی برقرار می‌کنند، یعنی آنها معتقدند که یکی از شرایط لازم جهت برقراری و دوام دموکراسی اینست که مردم یک کشور از رفاه اقتصادی باثبات برخوردار باشند و این امر جز از طریق توسعه اقتصادی پایدار نیز انجام نمی‌گیرد.

فرصتها و آزادی انتخاب را سبب می‌گردد».^۶ «لشور و پاولسون معتقدند که توسعه اقتصادی احتیاج دارد به موازنه قوا بین همه واحدهای سیاسی و اقتصادی که به‌وسیله تولید و بهره‌برداری مؤثر و بالا از منابع، کامل می‌گردد».^۷

در میان نظریه‌پردازان تئوری وابستگی، «سیرز اظهار می‌دارد که اهداف توسعه نه فقط کاهش فقر و افزایش برابری است، بلکه ایجاد خوداعتمادی ملی و توسعه آزادی فردی نیز است».^۸ «نایره در نظر می‌گیرد توسعه را به‌عنوان تعیین سرنوشت ملی هر

کشوری توسط خود، حذف نارساییها و بهبود حقوق سیاسی و مشارکت مردمی در تصمیم‌گیریهای سیاسی».^۹ «فرانک، امین، امانوئل و توماس اظهار می‌دارند که توسعه اقتصادی فقط از طریق تجدید ساختار تقسیم بین‌المللی کار ممکن است تا روابط نابرابر بین ملل جهان که سبب توسعه توسعه‌نیافتگی می‌گردد، کاملاً حذف گردد».^{۱۰} بنابراین، این گروه توسعه اقتصادی را در برابری روابط بین کشورها جستجو می‌کنند.

دموکراسی:

درباره دموکراسی نیز نظریه‌های مختلفی وجود دارد. اغلب دموکراسی به‌عنوان وضعیت ایده‌آل در نظر گرفته می‌شود. «دال معتقد است که یک سیستم سیاسی دموکراتیک، کاملاً یا تقریباً نسبت به همه شهروندان پاسخگوست».^{۱۱} «شومپتر یک سیستم سیاسی را آن سیستمی می‌داند که در آن به‌گونه‌ای قدرتمند انتخابات دوره‌ای که کاندیداها جهت رأی آوردن رقابت و مردم نیز به‌طور گسترده شرکت می‌کنند، انجام می‌شود».^{۱۲} طبق این تعریف، ویژگی یک سیستم سیاسی دموکراتیک دو‌تاست: رقابت کاندیداها و مشارکت رأی‌دهندگان.

«لیسپت از دموکراسی این‌گونه تعریف می‌کند: فرصتهای قانونی و سازمان‌یافته شهروندان جهت تغییر امور حکومتی و آن یک مکانیزمی است که به مردم امکان تأثیر گسترده را بر تصمیمات سیاسی از طریق انتخاب نمایندگان می‌دهد».^{۱۳}

ارتباط بین دموکراسی و توسعه اقتصادی:

درباره رابطه بین دموکراسی و توسعه اقتصادی نیز به همان گستردگی تعاریف، نظریه‌های مختلفی وجود دارد. برخی اندیشمندان معتقدند که تنها کشورهای توسعه یافته از نظر اقتصادی و مرفه می‌توانند شاهد مشارکت گسترده مردم در مسایل سیاسی و تأثیر هرچه بیشتر آنها بر تصمیم‌گیریها باشند. از دیدگاه این گروه، «پیش شرط اصلی برای ایجاد و توسعه دموکراسی سیاسی، توسعه و رفاه اقتصادی است.»^{۱۴}

لیسپت همچنین معتقد است که توسعه اقتصادی مستلزم صنعتی شدن، شهرگرایی، آموزش بالا و افزایش بهداشت می‌باشد که همگی آنها پیش شرطی برای دموکراسی مطمئن و پایدار است. او اظهار می‌دارد که ایجاد یک سیستم سیاسی دموکراتیک نه تنها وابسته به کارایی سیستم است، بلکه همچنین به کارایی و مشروعیت سیستم سیاسی نیز مربوط است.

روستو، لرنر، گولمن و دیگران، همگی معتقدند که بین توسعه اقتصادی و دموکراسی ارتباط قوی وجود دارد. به نظر آنها یک کشور پیشرفته از نظر اقتصادی، شانس بیشتری برای ایجاد و دوام دموکراسی دارد. «از سوی دیگر اودانل و بوئر معتقدند که به منظور توسعه اقتصادی احتیاج به ظهور یک سیستم سیاسی اقتدارگونه جدید و قویتر است.»^{۱۵} بنابراین

از دیدگاه این گروه، دموکراسی مستلزم توسعه اقتصادی است.

● باید در نظر داشت که همچون کشورهای جنوب شرقی آسیا، توسعه اقتصادی باید همگام با توسعه فرهنگی باشد. چراکه فرهنگ اقتصادی و فرهنگ سیاسی، ابواب دیگری هستند که هرگز بدون آنها نمی‌توان به دموکراسی و توسعه سیاسی دست یافت.

از سوی دیگر، «افرادی نظیر لوئیس، فایترودیک، این‌گونه ارتباط سخت بین دموکراسی و توسعه اقتصادی را انکار می‌کنند.» آنها اولاً خط بطلان بر نظریه اودانل کشیده و اینکه الزاماً جهت دستیابی به توسعه اقتصادی سریعتر احتیاج به دولت قوی و مقتدر است را رد می‌کنند و حتی معتقدند برخی از این دولتها سبب توسعه نابرابری‌ها بین افراد جامعه نیز می‌گردند. از دیدگاه آنان، دموکراسی احتیاج به حدودی از توسعه اقتصادی دارد، اما الزاماً توسعه اقتصادی سبب دموکراسی نمی‌گردد.

با توجه به مطالبی که تاکنون گفته شد، می‌توان به این نکته اساسی پی برد که اکثر صاحب‌نظران سیاسی و اقتصادی، یک رابطه مثبت بین توسعه اقتصادی و دموکراسی برقرار می‌کنند. یعنی آنها معتقدند که یکی از شرایط لازم جهت برقراری و دوام

دموکراسی اینست که مردم یک کشور از رفاه اقتصادی باثبات برخوردار باشند و این امر جز از طریق توسعه اقتصادی پایدار نیز انجام نمی‌گیرد. علاوه بر دموکراسی، وجود آزادیهای اساسی چون آزادی بیان و قلم و همچنین رعایت حقوق انسانی همچون عدالت و برابری نیز طبق نظر بسیاری از صاحب‌نظران، با وجود توسعه اقتصادی، بهبود بیشتری می‌یابد. از سوی دیگر به علت ارتباط و پیوستگی عوامل و متغیرهای فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و ... لازم است که در هر یک از سطوح مذکور، بهبود حاصل گردد که اقتصاد نیز جزو آنهاست. برای

دموکراسی همان‌گونه که فرهنگ سیاسی بالایی احتیاج است، اقتصادی بهبود یافته و پیشرفته نیز لازم است. امروزه دموکرات‌ترین کشورهای جهان، توسعه یافته‌تر نشان از نظر اقتصادی نیز هستند. کشورهایی که در حال حاضر به نام کشورهای در حال توسعه خوانده می‌شوند، همچون اندونزی، کره جنوبی، مالزی، تایوان و ... با بحرانی به نام بحران دموکراسی مواجه هستند. این کشورها هر لحظه که با توسعه‌ای بیشتر مواجه می‌شوند، مخالفتها و شورشهای وسیعتری را نیز جهت تحقق آزادیها در خود می‌بینند. توسعه اقتصادی این کشورها، همراه و همگام با توسعه فرهنگی، اجتماعی، ارتباطی و ... بوده است که مجموعه این عوامل سبب شده است که مردم این کشورها (به‌خصوص کشورهای جنوب شرقی آسیا) احتیاج به تحقق توسعه

توسعه فرهنگی باشد. چرا که فرهنگ اقتصادی و فرهنگ سیاسی، بابهای دیگری هستند که هرگز بدون آنها نمی‌توان به دموکراسی و توسعه سیاسی دست یافت. هرگونه توسعه اقتصادی، اگر همگام با توسعه فرهنگی نباشد، با به وجود آمدن خلایق کوچک، نه تنها توسعه سیاسی تحقق نمی‌یابد، بلکه توسعه اقتصادی نیز با شکست مواجه شده و امکان بازگشت به وضعیت قبل از توسعه اقتصادی نیز ممکن است.

دور می‌زند و هرگز توسعه سیاسی و دموکراسی به مفهوم واقعی را در نظر نمی‌گیرند. اما کشورهای با اقتصاد پیشرفته، چون مردم از نظر اقتصادی در رفاه قرار دارند، فکرشان حول مسایل دیگری است که در پی آن به نقد و بررسی سیاست از دیدگاههای مختلفی پرداخته و همگی توسعه سیاسی را طالب می‌گردند و اینجاست که پس از تجارب گوناگون، همگی رأی به دموکراسی می‌دهند. اما باید در نظر داشت که همچون کشورهای جنوب شرقی آسیا، توسعه اقتصادی باید همگام با

سیاسی را نیز احساس نمایند. می‌توان گفت که توسعه همه‌جانبه برخی کشورهای در حال توسعه، تنها توسعه سیاسی را در خود نداشته است و مردم این کشورها بهتر از گذشته، این توسعه سیاسی و دموکراسی را در خود احساس می‌کنند. در کشورهای فقیر و عقب‌مانده اقتصادی، مردم تمامی هم و غمشان در راستای عدالت و از بین بردن فقر می‌باشد و توسعه سیاسی را مساوی با تغییر نخبگان و اجرای عدالت و کاهش فقر می‌دانند؛ چرا که همراه با عقب‌ماندگی اقتصادی، ذهنشان نیز حول مسایل اقتصادی

منابع:

- 1- A. Pourgerami, "Development and Democracy in the third world", Westview press, 1991. P:1.
- 2- M. K. Gandki. Autobiography: the stors of my Experiments withtruth, Boston: Beacon Press, 1968. P: 19.
- 3- Adelman, I, and C. T. Morris. Economic Growth and social Eluity in Developing countries. stanFord university Press, 1978, P:43.
- 4- D. Goulet, the cruel choice: New concept in theory of Development. New york: Atheneum, 1973. P:30.
- 5- G. Myrdal, the challenge of World Poverty. New York: Pantheon books, 1970, P:5.
- 6- W. A. Lewis, theory of Economic Growth, New York: Harper, 1970. P:10.
- 7- W. Loehr, and J. P. Powelson, the Economics of Development and Distribution. New York: Harcourt, Brace, Jovanovich, 1981, P:78.
- 8- D. Seers, the Meaning of Development, New Delki, Eleventh World conference of the society for international Development, 1969, P:20.
- 9- J. Nyerere, "the Process of liberation", in Goulbourne, H, ed, Politics and state on the third World. London: Macmillan, 1979, P:60.
- 10- A. Pourgerami. ibid. P:2.
- 11- R. Dahl, Polyarchy: Partici-pation and opposition, New York: Yale university Press, 1971. P:13.
- 12- J. Schmpeter, capitalism, socialism, and Democracy, 2nd ed. New York: Harper and Bros, 1947. P:8.
- 13- S. M. Lipset. Political man: the social Bases of Political, 2nd ed, Balti more: john Hopkins university Press. 1981. P:11.
- 14- A. Pourgerami. Ibid. P:4.
- 15- G. A. O Donell, Moderniza-tion and Bureau cratic Authoritar-ianism, Berkeley, university of California Press, 1973, P:180.